

از خطابات حضرت عبدالبهاء

نطق مبارک در منزل مستر کنی، ۱۷ آپریل ۱۹۱۲، نیویورک

هو الله

در بعضی از کتب الهیه مذکور است که چون شمس حقیقت طلوع نماید آثارش از غرب ظاهر می‌شود. به قدری آثارش سریع‌التأثیر است که به مجرد طلوع در غرب آثارش ظاهر گردد. حالا که شمس حقیقت از شرق تابیده، ما به غرب آمدیم، دیدیم آثارش از غرب ظاهر است. این اعظم دلائل است و در کتب الهیه منصوص. الحمدلله که آمدیم و دیدیم که آنچه در کتب الهیه مذکور است ظاهر شده. در مجمع یکشنبه در اینجا شخص محترمی گفت که ما شنیده بودیم از شرق غول می‌آید، اما حالا می‌بینیم که ملک آمده. من می‌خواستم آنجا این مطلب را بگویم، وقت نبود. از شرق همیشه انوار الهیه تابیده. در غرب اگر چه ترقی مادیات شدید بوده، لکن شمس حقیقت همیشه طلوعش از شرق بوده. حضرت ابراهیم از شرق ظهور نمود. حضرت یعقوب و حضرت موسی و جمیع انبیای بنی‌اسرائیل از شرق ظاهر شدند. حضرت مسیح از شرق ظهور کرد. حضرت محمد از شرق ظاهر شد. حضرت باب و حضرت بهاء‌الله از شرق ظهور فرمودند. الحمدلله که شما در ایامی هستید که یوم ظهور جمال مبارک است، ولی چون شمس حقیقت بتابد در حقایق نفوس تأثیرات مختلفی بخشد، زیرا حقایق مختلف است، مانند طلوع شمس که بر ممکنات یکسان می‌تابد و لکن معادن مختلف است. هر چند بر سنگ و زمرّد تجلی و فیض شمس یکسان است، هر دو را آفتاب تربیت می‌کند، اما سنگی لعل بدخشان شود و دیگری سنگ سیاه ماند. آفتاب بر جمیع اراضی می‌تابد. در زمینی گل و لاله می‌روید و در زمینی خار مگیلان. هر زمینی بر حسب استعدادش استفاضه می‌نماید. همه یکسان نیستند. پس معلوم شد که استعداد لازم است. حال فیوضات جمال ابهی بی‌پایان است و شمس حقیقت در نهایت جلوه. شما باید بکوشید تا استعداد زیادتر یابید و قابلیت بیشتر جوئید. هر چه آینه قلب صافتر باشد، انوار شمس حقیقت بیشتر جلوه نماید. زمین هر چه پاکتر شود، گل و ریاحین بیشتر بروید. امیدواریم که قلوب شما مانند آینه صافی باشد تا به فیض شمس حقیقت تابنده شود و باران رحمت ببارد و نسیم بهاری بوزد. لهذا از شما خواهش می‌کنم که بکوشید تا انوار محبت بیشتر جلوه‌گر گردد و ارتباط بین قلوب محکم تر شود. جمیع حکم یک روح یابند و به مثابه یک نفس شوید. شکوفه‌های یک درخت باشید و گل‌های یک گلستان گردید، زیرا اختلاف اشخاص دو قسم است، قسمی مذموم است و قسمی ممدوح. آنچه مذموم است اختلافی است که سبب بغض و عداوت است و نزاع و جدال است. اما اختلافی که عبارت از تنوع است، مانند

انواع گل‌های یک حدیقه، آن ممدوح است، زیرا اگر در گلستانی وارد شویم همه گل‌های یک رنگ باشد، چندان جلوه‌ای ندارد، ولكن چون انواع گلها و الوان متنوعه دیده شود، این اختلاف الوان سبب جلوه و زینت است. لهذا شما بکوشید که این تنوع اشخاص سبب ظهور جلوه روحانی شود. هر چند هر یک شخصیت مخصوص، لون و رنگ مخصوص دارد، ولی مثل تنوع گلها باید سبب زینت گردد، زیرا شما گل‌های یک بوستانید، نسائم یک ریاضید. الفت و محبت مابین شما مثل ارتباط بین گلها باشد. اگر چنین بنمائید، یقین بدانید تأییدات الهیه می‌رسد و انوار شمس حقیقت می‌تابد و فیوضات شدیدتر گردد، روز به روز ملکوتی‌تر شوید، از الطاف جمال مبارک بهره و نصیب بیشتر گیرید. حال الحمدلله می‌بینم که در میان شما محبت و الفت است. این ایام من عازم شیکاگو هستم و چون برگردم باز با شما ملاقات خواهم نمود.

نطق مبارک در منزل مسی امری، ۱۷ آپریل ۱۹۱۲، نیویورک

هو الله

در این محفل می‌خواهم از حیات حضرت بهاء‌الله قدری صحبت نمایم. از بدایت طفولیت در میان خاندان و اقربا شهرت عجیب یافت که این طفل یک قوه خارق‌العاده دارد و در درایت و فطانت امتیاز عظیم دارد. از شدت ذکاوت او کل حیران بودند. بعضی می‌گفتند این طفل زندگانی نخواهد کرد، زیرا تجربه شده است که طفلان ذهنی زندگانی نمی‌کنند، تا این که به بلوغ رسید. در هیچ مدرسه‌ای قبول تحصیل ننمود. معلمی نداشت، و این مسئله نزد جمیع مشهود بود. با وجود این، حل مسائل مشکله می‌فرمود. در محافل علمیه که وارد می‌شد، جمیع از مسائل مهمه سؤال می‌کردند، و اجوبه کافیه می‌فرمود، تا این که والدشان صعود فرمود. جمال مبارک هیچ منصبی قبول ننمودند. جمیع حیران بودند که طفل به این فطانت، از سلسله وزراء، چرا باید ابدأ در صدد جاه و منصب نباشد. با وجود آن که هر منصبی برای جمال مبارک ممکن بود، و با وجود این، در نهایت استعنا و کرم بودند. بر هر فقیری انفاق می‌فرمودند، هر مسکینی را مایه تسلی بودند. در خانه مبارک باز بود، و این بیشتر سبب حیرت نفوس شد که با عدم قبول کار و منصبی این گونه کرم و بخشش دارند. می‌گفتند جمال مبارک این ثروت را تمام خواهند کرد، زیرا مصارفشان بی‌اندازه و واردات کم است، و با این اقتدار هیچ به فکر امور شخصی خویش نیستند، و بعضی از عقلا می‌گفتند که جمال مبارک در فکر دیگرند و در صدد امری عالی هستند که حالا معلوم نیست. روزی خواهد آمد که این مسئله معلوم گردد. خلاصه جمال مبارک پناه هر مظلومی بودند و با جمیع خلق در نهایت رأفت و محبت. تا آن که حضرت باب ظهور نمود. جمال مبارک فرمودند باب بر حق است و بر ترویج امرش قیام فرمودند و جمیع

را دعوت به حضرت باب نمودند. اما حضرت باب در جمیع آثار خود وعده داد که من بظهره‌الله ظاهر می‌شود و در نوشتجات خود مصرح فرمود که در سنه ۹۰۰ حقیقت امر ظاهر خواهد شد و شما به لقای او فائز خواهید شد و هر خیری را درک خواهید نمود و ترقی فوق‌العاده خواهید کرد. در میان جمال مبارک و باب سرأ مخابره بود، با آن که حضرت باب به خط خود نوشته‌ای نوشت و از اسم مبارک سیصد و شصت کلمه اشتقاق نمود. باری حضرت باب را چون شهید کردند، حضرت بهاء‌الله در سنه ۹۰۰ به بغداد سفر فرمودند، زیرا حکومت گفت تا بهاء‌الله در ایران است همیشه انقلاب و هیجان است، اما جمال مبارک از بغداد به سلیمانیه نشریف بردند، منفرداً. کسی نمی‌دانست. حتی ما بی‌خبر بودیم. دو سال در سلیمانیه، گاهی در جبال، گاهی در خود سلیمانیه، با آن که تنها بود و کسی او را نمی‌شناخت شهرت کرد که این شخص بسیار فاضل است، قوه جذابیت غریبی دارد. اهل کردستان جمیع محبت داشتند و جمال مبارک در نهایت فقر گذران میکردند. تاج فقرا داشتند. آثار انقطاع از او ظاهر بود. به شئون دنیا اعتنائی نداشت، تا از کردستان به بغداد آمدند. احباب را جمع کردند. باری حکومت ایران گمان می‌کرد در غیاب جمال مبارک این امر فراموش می‌شود. بعد دید این امر انتشارش بیشتر شد. تعلیمات جمال مبارک نافذتر گشت. لهذا شاه ایران کوشید تا حضرت بهاء‌الله را سرگون به اسلامبول نمودند. در آنجا ابدأ اعتنائی به کسی فرمودند. لهذا کوشیدند تا جمال مبارک را به زندان مجرمین فرستادند. با قطع طریق حبس نمودند، به امید این که امر و خاندانش محو گردد و آثارشان نابود شود. لهذا به عکا فرستادند. بالعکس، آن ذلت سبب عزت شد. ذره بود، خورشید جهان‌آرا گشت. قطره بود، دریا شد. و در سجن عکا جمال مبارک ملوک را دعوت فرمود. از جمله امپراطور فرانسه را دعوت نمود. چون اعتنا نکرد، ثانیاً به او خطاب مبارک صادر که معلوم است که در مدعای خود که خویش را حامی مظلومان خواندی صادق نیستی، غفلت نمودی، لهذا عنقریب مملکت از دست تو می‌رود، ناله و نوحه اهالی بلند می‌شود، زنها فریاد و فغان خواهند نمود، اطفال پایمال خواهند شد. ملاحظه فرمائید چه خطابات به ملوک فرمود و چه تأثیراتی ظاهر شد. شخصی که فرید و وحید بود، بدون ناصر و معین، این گونه ملوک را انداز فرمود، حال آن که در حبس بود. امر خود را در زیر زنجیر ظاهر نمود. در هیچ تاریخی این امر نظیر ندارد که شخص فریدی در حبس امر خود را به این درجه بلند نماید، عاقبت ملوک و امرا را مغلوب کند. باری، بیست و پنج سال در زندان اسیر زنجیر بود. به کرات غارت و سرگون شد. از ایران به بغداد و از آنجا به اسلامبول و بعد به رومیلی و از رومیلی به عکا نفی گردید. دمی آسوده نبود. جمیع بلایا را قبول فرمود تا نفوس ملائکه آسمانی شوند، اخلاق رحمانی جویند، صلح اکبر خواهند، به نفثات روح‌القدس مؤید شوند، تا ودیعه الهیه که در حقایق انسانیه مودوع است ظاهر شود و نفوس بشر مظاهر الطاف الهی گردند، و نوع انسان چنان که در تورات است صورت و مثال یزدان یابد. خلاصه کلام این است که این بلایا را به جهت این قبول فرمود که این دلها روشن

شود، نقائص به کمال رسد، نادانی به دانش تبدیل گردد و بشر کسب فضائل رحمانی نماید. هر چند زمینی است، در ملکوت سیر نماید. فقیر است، از گنج ملکوت بهره گیرد. الحمدلله انوارش طالع است و تعالیم مبارک در شرق و غرب منتشر. عنقریب خواهید دید که چه تأثیری نموده و صلح اکبر منتشر شده و علم وحدت عالم انسانی خیمه افراشته و در عالم نفوس چه حرکت و هیجانی پیدا شده.

خطابه مبارک در انجمن فقرای نیویورک قبل از انفاق به فقرا

شب ۱۸ آپریل ۱۹۱۲

هوالله

امشب من بسیار مسرورم زیرا به دیدن دوستان خود آمده‌ام. شما همقطار و اقران من هستید. باید شکر کنید که فقیرید، زیرا ملکوت الهی برای فقراست. حضرت مسیح فرمود دخول شتر در سوراخ سوزن آسهل از ورود اغنیا در ملکوت‌الله است. پس شما هر چند ذلیلید، ولی عزت ملکوت برای شماست. حضرت مسیح از فقرا بود، نه از اغنیا. از گیاه گذران می‌نمود، سر و سامان نداشت، در صحرا و بیابان بود. اگر غنا خوب بود، بایستی حضرت مسیح غنی باشد. حضرت وقتی که ظاهر شد اول فقرا مؤمن شدند، زیرا حضرت مسیح فقیر بود. گمان مکنید غنا شأنی دارد. اغنیا بسیار زحمت می‌کشند. در وقت مُردن با حسرت می‌روند. برهنه آمدند. برهنه هم می‌روند. نهایت حسرت دارند و از رحمت پروردگار مأیوسند. الحمدلله ما یاسی نداریم. امیدمان به رحمت پروردگار است. شبهه نیست، رحمت الهی شامل حال فقراست. حضرت بهاء‌الله در بغداد جمیع را گذاشت و رفت میان فقرا. دو سال با فقرا بود. با آنها بسر می‌برد و به این افتخار می‌کرد و لقب خویش را درویش فرمود، یعنی فقیر. جمیع ما را وصیت فرمود که خادم فقرا باشیم، همنشین فقرا شویم تا در ملکوت الهی مقرب گردیم. پس تا می‌توانیم باید خدمت به فقرا نمائیم، زیرا فقرا عزیزند و مشمول الطاف الهی هستند. اغنیا مشغول دنیا هستند، اما فقرا مشغول خدا، و دلیل بر این حضرت مسیح و حواریانند که فقیر بودند. شبی مسیح در بیابان ماند. جایی نداشت. گفت ای پدر آسمانی برای طیور صحرا آشیانه‌هاست و گوسفندان را منزل و مأوی، اما پسر انسان را جای سر نهادن نیست و فرمود فرش من زمین است، سراج من روشنی ماه و ستاره‌های آسمان است و پوشاکم آسمان. کیست از من غنی‌تر؟ زیرا آن موهبتی که به اغنیا داده نشده و مخصوص فقراست به من داده شده. حال شما تأسی به مسیح نموده‌اید، نه اغنیا. پس شکر کنید خدا را و از شما خواهش دارم که مرا قبول نمائید تا من نیز یکی از شماها باشم و خادم فقرا شوم.